



شماره گیت: ۶۱۰
تاریخ: ۱۳۹۳/۱۸



کتابخانه و لوح تقدیر

چهارمین همایش ملی اخلاق با موضوع اخلاق و آداب زندگی - ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۳



ضمن قدردانی و سپاس از مولف گرامی

جناب آقای محمد ساجدی

گرامی می‌گردد با تشریح کمیته علمی و هیأت داوران، ایشان مقاله خود تحت عنوان «دیگر خواهی، به عنوان
مبنای اخلاقی اقتصاد، را در قالب پوستر در چهارمین همایش ملی اخلاق با موضوع «اخلاق و آداب زندگی»

ارزانه نموده‌اند. این همایش با توجه به تأیید شورای پژوهشی دانشگاه زنجان، دارای امتیاز پژوهشی است.

دکتر حسین انرک

دبیر علمی همایش



دفترخانه همایش ملی اخلاق
واحدشاه زینجان

بسم الله الرحمن الرحيم

دیگر خواهی، به عنوان مبنای اخلاقی اقتصاد

نویسنده: محمد ساجدی^۱

چکیده:

شرایط امروز جهانی و وجود زیربناهای مستحکم فکری و مذهبی در این کشور، و از سویی سرمایه های عظیم انسانی، لزوم بازنگری، نقادی و تحلیل عمیق علوم انسانی بر اساس مبنای دینی را طلب می کند.

در این مقاله با تحلیل محتوی مبنای اقتصاد غربی نشان داده می شود که زیربنای اصلی آن اقتصاد بر پایه خودخواهی بنا گذاشته شده است؛ به نحوی که همه ساختار و شالوده نظام اقتصاد غرب چه از نوع لیبرال و چه سوسیال و چه انواع دیگر، متأثر از این نوع نگاه می باشد.

اما این زیربنای غیر اخلاقی موجب ایجاد ساختمانی متزلزل، ناسازگار، و منحرف شده است، که در طول تاریخ حیات خود آثار شومی چه در بعد دنیا و چه در بعد آخرت، به جا گذاشته است.

این مقاله با تعریف دیدگاه دیگری بنام "دیگر خواهی" مبنای جدیدی برای اقتصاد اسلامی پایه ریزی نموده و نشان می دهد که علاوه بر اخلاقی بودن و سازگاری با اندیشه اسلامی، نسبت به اقتصاد غربی کاراتر می باشد. همچنین نشان داده خواهد شد موفقیت های اقتصاد غرب در برخی بخشهای آن نیز ناشی از وجود "دیگر خواهی" در جنبه هایی از آن نظام اقتصادی، می باشد.^۲

کلمات کلیدی: اخلاق اقتصادی، اقتصاد اسلامی، مبنای اقتصاد، مبنای خودخواهی، مبنای

دیگر خواهی، اندیشه جدید در اقتصاد،

^۱ فارغ التحصیل مهندسی برق دانشگاه صنعتی شریف – دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه دین دانشگاه مفید
sajedi@staff.um.ac.ir – ۰۹۱۵۵۱۶۱۵۲۴

^۲ از آنجا که خودخواهی با مبنای دینی ناسازگار است، نظام اقتصادی که محصول چنان دیدگاهی باشد، نمی تواند سازگاری لازم با تفکرات اسلامی پیدا کند؛ و حتی در درون خود نیز دچار چالش و تناقض خواهد بود. مسلماً اقتصاد بر همه ارکان جامعه تأثیر گزار است، لذا جهت گیری نامناسب آن می تواند همه بخشهای جامعه دینی را تحت الشعاع قرار دهد. اما تغییر مبنای و بنیادهای نظری اقتصاد نیز بدین معنی نیست که همه دستاوردهای مثبت اقتصاد رایج، کنار نهاده شود. قطعاً قسمتی از این دستاورد ها محصول تلاش دانشمندان مشرق زمین و حتی متفکران اسلامی همچون ابن خلدون و یا شهید صدر است.

۱- مقدمه :

امروزه ضرورت توجه به مباحث اقتصادی برکسی پوشیده نیست. خصوصاً که در دوران اخیر شاهد تغییرات شگرفی در عرصه های اقتصادی غرب و شرق هستیم. امروزه تقریباً همه نظام های اقتصادی در حال فروپاشیدن بوده و ناکارایی خود را نشان می دهد. حتی اقتصاد لیبرال دموکرات که تا چند سال قبل نسخه نهایی و الگوی بی بدیل اقتصاد جهانی تصور می شد و گمان می رفت بشر به نهایت اندیشه خویش در چهارچوب های کلی اقتصاد جهانی دست یافته است، امروزه کمتر کسی می تواند بدون توجه به این همه چالشها و مشکلات ناشی از این اقتصاد، همچنان بر طبل برتری آن نوع اقتصاد بکوبد.

تصور می رفت الگوی نهایی و خود اصلاح کننده نظم جهانی (لااقل در بعد اقتصادی) یافت شده، و روش های اصلاح گرایانه این اقتصاد و توجه به بازخوردها که در متن این اقتصاد می باشد، می تواند مدام آن را با شرایط جدید تطبیق داده و خطاهای احتمالی درونی و بیرونی آن را آشکار و چاره اندیشی نماید. البته این تصور، بی بنیان نیز نبود، بلکه چندین دهه بود که این اقتصاد علی الظاهر توانسته بود با روشهای علمی همه مسائل پیرامون خود را توجیه کرده و پاسخ دهد.

اما این اقتصاد که بر مبنای آزادی و دموکراسی بنا گذاشته شده بود، آیا واقعاً پایان راه بود؟ آیا کلیت این اقتصاد قابل خدشه نبود؟ آیا آن اقتصاد، بدون کمک شرایط و عوامل ثانوی، خودش توانسته بود مسائل پیرامون خود را پاسخ دهد؟ البته در سالهای گذشته نیز معدود کسانی -گرچه با اضطراب- این نظر را ابراز می کردند که کل شالوده آن اقتصاد نیاز به بازنگری دارد. ولی حتی اغلب همان افراد نیز در ارائه دیدگاه جدید و جایگزین، تقریباً به همین نوع نظام فکری باز می گشتند.^۳

اما اتفاقات سریع و بزرگی که در سالهای اخیر در دنیا شاهد آن هستیم نشان داد که چنان اقتصادی نه در سرشاخه ها بلکه از ریشه دچار پوسیدگی عمیق است. لذا به نظر میرسد طرفداری از آن اقتصاد بدون یک نگاه نقادانه، نوعی تعصب باشد؛ لذا این تعصب از روش علمی بدور است.

برای طراحی نظام صحیح و جایگزین، لازم است این تغییرات شگرف اتفاق افتاده در اقتصاد جهانی، با دو نگاه سنجیده شود. اول توجه به اینکه آیا این تغییرات سطحی است یا بنیادی است؟ و آیا در چهارچوب نظام لیبرال دموکرات قابل پاسخ هست و یا نه؟ یعنی اگر این اتفاقات چنان گسترده و

^۳ شاید مصاعب تصور نظامی جایگزین برای اقتصاد لیبرال دموکرات موجی چنین وضعیتی می شده است.

فراگیر است که نظام لیبرال دموکرات و هیچ نظام رایج دیگر اقتصادی قادر به حل بحران آن نیست، چه نظامی را می توان جایگزین آن ساخت؟

در حقیقت این سؤال از سالهای گذشته توسط اندیشمندان مسلمان مطرح شده بود که آیا می توان اندیشه بدیع و جایگزینی برای نظام لیبرال غربی و البته همه نظام های اقتصادی موجود، ارائه داد؟ تلاش های زیادی نیز در سالهای اخیر انجام گرفته بود تا چنین نظامی طرح ریزی شود. منتها اشکال بزرگی که در اغلب این تلاشها دیده شده و موجب عدم حصول به نتیجه بود، این بود که آنها به اساس و بنیان اندیشه اقتصادی غرب توجه نداشتند. در واقع آن تلاش ها، این پیش فرض را برای خود خط قرمز ساخته بودند که اندیشه غربی بر مبانی عقلی استوار است؛ مبانی که از نیازهای فطری بشر نشأت گرفته است. لذا خطا و انحرافات موجود ناشی از نحوه بهره گیری از این ساختار و نظام فکری تلقی می گردید.

اما این سؤال کمتر مطرح می گردید که قواعد اصلی و زیربنایی این نظام موجود از جمله قانون عرضه و تقاضا^۴، آیا واقعاً یک حقیقت جهانی، عقلانی و غیر قابل انکار است؟ آیا چنین امری جزو فرضیات عقلی پیشینی^۵ است؟ آیا اساساً اینکه انسان بدنبال افزایش سود خویش (کسب منفعت و دفع ضرر) می باشد، نمی تواند مورد چالش و نقادی قرار گیرد؟

اینها و امثالهم مباحثی بودند که در صورت طرح در یک محفل علمی و یا حتی یک مقاله، در همان ابتدا موجب کنار گذاشتن علمی آن مقاله می شدند؛ و این خود سانسوری، موجب توقف کارهای جدی در این خصوص می گردید.

به نظر می رسد علاوه بر موانع علمی گفته شده، نحوه عملکرد جانبدارانه محافل علمی غربی به همراه تفوق سیاسی و نظامی ایشان در کنار جلوه های به ظاهر جذاب اقتصاد غرب موجب فرار این اقتصاد از نقد های زیربنایی به مدت ده ها سال گردیده است.

این مقاله می خواهد به این بپردازد که آیا زیربنایی ترین اندیشه های غربی که مکاتب اقتصادی^۶ بر آن مبنا شکل گرفته است، آیا قابل خدشه می باشد و یا خیر؟ و اگر آن مبانی صحیح نیست، چه مبنای دیگری می توان به جای آن مطرح ساخت.

^۴ که یکی از اصول مسلم آن اقتصاد می باشد

^۵ یعنی آنهایی که چنان بدیهی است که نیاز به اثبات ندارد

^۶ همچون مکاتب مرکانتالیسم و فیزیوکراتها گرفته تا مکتب کلاسیک، نو کلاسیک، سوسیال، لیبرال و لیبرال دموکرات و...

روش کار بر اساس تحلیل محتوی خواهد بود. ضمناً با توجه به اینکه منابع مورد استفاده این نوشتار^۷ تحقیقات نسبتاً کامل و مورد قبول این نوشتار در خصوص منابع اقتصادی رایج انجام داده اند، نیازی به مراجعه مجدد احساس نگردید.

۲- شالوده و مبانی اقتصاد غربی :

آنچه امروزه تحت عنوان اقتصاد شناخته می شود، در واقع اقتصاد شکل گرفته در غرب است و منظور ما از اقتصاد نیز همان اقتصاد غربی خواهد بود. البته تعاریف زیادی برای اقتصاد (منظور همان اقتصاد غربی) ذکر شده است؛ که بهترین و شامل ترین آن از دیدگاه کتاب *اخلاق اقتصادی/از دیدگاه قرآن و حدیث* تعریفی است که پل سامونلسون ارائه داده است و عبارت است از: بررسی روشهایی که بشر بوسیله یا بدون وسیله پول برای بکار بردن منابع کمیاب به منظور تولید کالاها و خدمات در طی زمان و همچنین برای توزیع آنها بین افراد و گروه ها در جامعه به منظور مصرف در زمان حال و آینده انتخاب می کند. (ایروانی، ۱۳۸۴، ۲۵) البته این تعریف، ناظر به نتیجه و کارکرد است. و در واقع جواب این سؤال است که علم اقتصاد برای چیست؟

در همان صفحه نویسنده، مکتب اقتصادی را باید ها و نباید ها و علم اقتصاد را بررسی و تحلیل هست و ها و نیست ها و پیدا کردن علل آنها ذکر می کند. که به نظر میرسد نوعی نگاه کارکرد گرایانه در همه این تعاریف حکم فرماست. البته این مطلب دور از انتظار نیز نیست. چرا که یکی از مبانی تفکری غرب خصوصاً در دهه های اخیر نگاه منفعت گرایانه و عملگرایی^۸ می باشد.

اگر همین تعریف با دقت بیشتری مورد توجه قرار گیرد، و اگر علم اقتصاد برای تولید [بهبینه] کالا و خدمات از منابع کمیاب باشد، سؤال این است که هدف این تولید و معیار سنجش بهینه بودن آن چیست؟ البته در جواب بلافاصله می توان به قسمت دوم تعریف اشاره کرد که هدف، توزیع آنها بین افراد و گروه ها در جامعه به منظور مصرف در زمان حال و آینده می باشد.

اما سؤال همچنان به قوت خود باقی است و تنها نقل کلام می شود به اینکه هدف از توزیع و مصرف کالا و خدمات چیست؟ شاید پاسخ این پرسش به نظر ساده بیاید؛ چرا که هدف،

^۷ رساله های آقای جواد ایروانی و سید علی طباطبایی.
^۸ pragmatism

برخورداری انسان و تأمین زندگی اوست. اما کمی دقت می‌رساند که عمق سؤال بیش از این‌ها است. چرا که می‌توان پرسید هدف از تأمین زندگی و برخورداری افراد چیست؟

به عبارت دیگر آیا انسانها نه تنها اقتصاد و بلکه همه امور زندگی خود را سامان می‌دهند تا فقط زنده بمانند؟ برای یک بنگاه اقتصادی فعال و قدرتمند می‌توان اهدافی ترسیم کرد؛ به عنوان مثال رسیدن به فلان سطح تولید و یا در اختیار گرفتن فلان درصد بازار را می‌توان هدف آن دانست. اما برای کل یک جامعه و یا کل بشر چه هدفی می‌توان مطرح ساخت؟

شاید در پاسخ گفته شود در کلان بشریت، خود حیات متعادل بشر بر روی زمین هدف است؛ و اینکه بشر در یک نظام عادلانه زندگی کند، می‌تواند یک هدف باشد. این جواب تا حدودی قابل قبول است؛ چرا که اگر خداباوری از زندگی بشر کنار گذاشته شود و فرضاً جهان دیگری در کار نباشد، چنین هدفی می‌تواند ایده آل و آرزوی بشر باشد.

در اینجا می‌توان سؤال مهمی مطرح ساخت که آیا همین نظام اقتصادی موجود تأمین کننده چنین هدفی و یا لااقل در راستای چنین هدفی هست؟ آیا نظام های فکری غربی به فرض تحقق کامل، اساساً در راستای چنین هدفی طرح ریزی شده اند؟

در پاسخ باید گفت به نظر میرسد نظام های غربی خود حتی ادعای چنین چیزی را نیز ندارند، که بتوانند عدالت و تعادلی کامل در کل اقتصاد جهان ایجاد نمایند؛ و چه بسا این مباحث اخیراً وارد حوزه نظری آنان شده است. حتی تئوری هایی همچون تئوری برد - برد، در عمل موجب حرکت منابع و امکانات از یک سو به سوی دیگر می‌شود. در واقع مشکل، تحقق ناقص آن اهداف نیست. بلکه مشکل در این است که اصولاً بحث مزیت نسبی (که دستمایه تئوری های برد، برد است) اصلاً توجه به این نمی‌کند که مزیت "کامل کلان و کل"، چه میزان محقق خواهد شد.

نباید تصور شود نگاه این نوشتار، یک نگاه بدبینانه افراطی به هر آنچه نام غربی به همراه دارد، است. بلکه یک نگاه به وضعیت امروز جهان که محصول چند دهه و چند صده اقتصاد غربی می‌باشد، نشان می‌دهد که انتظار عدالت و تعادل از چنان اقتصادی، اساساً بیهوده است. نه تنها چنان هدفی در شرف تحقق نیست که حتی در مسیر تحقق آن نیز نیست.

ولی چرا چنین است؟ چرا اقتصاد غربی به سوی عدم تعادل هرچه بیشتر پیش می‌رود؟ چرا متفکران غربی حداکثر اعتقادی که دارند این است که برخورداری عمومی در کنار برخورداری

حداکثری عده قلیلی رخ خواهد داد؟ چرا عامل رفع فقر را افزایش سرانه تولید ملی^۹ می دانند و نه برقراری تعادل در همه چرخه های اقتصادی و عدالت همگانی؟ و چرا هر روزه آمارهای بیشتر و نگران کننده تری از گسترش شکاف طبقاتی در جهان منتشر می گردد؟

باید توجه داشت منتقدین اقتصاد غرب نیز عمدتاً دچار تصورات بعضاً اشتباه هستند؛ چه اینکه گمان کرده اند برقراری تعادل و عدالت تنها بوسیله توزیع برابر ممکن است. در حالیکه می توان از آنها نیز این سؤال را پرسید که در صورت توزیع برابر، چگونه می توانند انگیزه رشد و تعالی را حفظ کنند؟ این تناقض مابین توسعه، رشد و تعالی از سویی و عدالت و تعادل از سوی دیگر، همواره موجب افراط و تفریط ها بوده است. گاه تلاش در جهت رشد اقتصادی جامعه بوده و لذا فقر، شکاف طبقاتی و بی عدالتی بر جامعه حکم فرما شده است؛ و گاه افراد و اندیشه های نخبه که می بایست موتور محرک جامعه باشد، فدای اجتماع شده و جامعه مدتها درجا زده است.^{۱۰} به عبارتی نوعی نوسان بین این دو رویکرد در جریان بوده است.

اما این دو رویکرد کاملاً متضاد در یک نقطه اشتراک دارند؛ و آن مسئله ارتباط زیربنایی هر دو اندیشه با نیاز اساسی انسان یعنی جلب منفعت و دفع ضرر می باشد. شکی نیست که هر انسانی بطور فطری و بر اساس نفس حیوانی خود از هرگونه خسارت و ضرر گریزان بوده و هرگونه منفعت که برای حیاتش لازم باشد را دنبال می کند. کودکی که دستش را از حرارت دور می کند و یا جویای محبت مادری است، همه به همین نیاز فطری برمی گردد.

یعنی بتدریج که انسان بزرگ می شود، نیازهایش گسترش یافته و لذا تزاوجات و تضاد این منافع با منافع دیگر انسانها بیشتر می شود. لذا نحوه برخورد با این تضادها و تلاقی هاست که هر مکتب را از دیگری جدا می سازد. مکتب اقتصادی که اولویت را به فرد انسان بدهد، البته قانون و قرار داد اجتماعی را به گونه ای خواهد نوشت که منافع فرد حفظ شود. در حالیکه مکتب طرفدار اصالت اجتماع، قرار داد را به نفع جامعه خواهد نوشت.

ولی نکته اینجاست که هیچ کدام از این دو روش (و حتی روشهای بینابین) نخواهد توانست به طور کامل تناقض و تضاد موجود را برطرف سازد. مسئله اینجاست که باید از منافع برخی افراد به نفع برخی دیگر صرف نظر کرد. لذا این مسئله مطرح می گردد که از منافع چه کسی باید گذشت و چرا؟ حتی از نظام های سوسیالیستی که نفع اکثریت را ملاک قرار می دهند می توان پرسید به

^۹ GDP و GNP و ...

^{۱۰} نوسان بین این دو اندیشه را در سیر تاریخی مکاتب اقتصادی به وضوح می توان دید؛ و حتی امروزه نیز دولت هایی که می خواهند مسائل جامعه خویش را حل کنند از این نوسان برکنار نیستند.

چه دلیل باید از منافع حتی یک نفر گذشت؟ آیا بقیه افراد حق دارند فرضاً رای بدهند و مفعت یک نفر و یا حق یک نفر را تصرف نمایند؟ این حق را چه کسی به آنها داده است؟ آیا خودشان این حق را به خودشان داده اند؟ مگر انسان خودش می تواند به خودش حق بدهد در مال یا منافع دیگری دخالت کند؟

به نظر می رسد مبانی نظام های سوسیالیستی^{۱۱} نیز به طرز غیر قابل اجتنابی خدشه بردار و ضعیف است. چرا که هیچ مبنایی نمی توان یافت که حق یک نفر انسان را به نفع فرد دیگری که همانند اوست، تصرف کرد. به عنوان مثال اگر در جامعه ای اکثریت لائیک و یا غیر دین دار بودند، آیا حق دارند حقوق افراد دین دار را بر اساس رأی اکثریت، ادا نکنند؟ برعکس آن چطور؟

در نظام های لیبرال که نفع فرد را بر نفع کل افراد برتری می دهند نیز مشکل دوچندان است. زیرا بطور جدی تری این سؤال مطرح است که تضادها و تلاقی مابین منافع افراد مختلف به نفع کدام طرف دعوا می بایست رفع و رجوع شود؟ و به چه دلیل؟ البته نظام های غربی به اختلاف افراد اعتراف داشته و منکر آن نیستند. بلکه معقدند این امر لازمه حیات انسانی و بلکه جزو طبیعت و ذات جهان است. گویند هر جا نظر بیفکنیم بهرحال یکی بالاتر و یکی پایین تر است. یکی زودتر بدنیا آمده و یکی دیرتر. آنها راه حل شکاف طبقاتی را در نظام های باز توزیع و خدمات اجتماعی می دانند.

اما با دقت بیشتر دیده می شود که همان تضاد و تناقض، حتی در نظام های تأمین اجتماعی آنها نیز خود را نشان می دهد. چرا که برای یک فرد متمکن از لحاظ اقتصادی، این سؤال مطرح است که به چه دلیل باید از سود و منفعت خویش گذر کند تا عده ای دیگر به منافی برسند؟ البته امکان دارد برخی منافع اقتصادی کوتاه یا بلند مدت، او را بر آن وادارد که از برخی منافع خویش گذر کند، و مثلاً برخی کارهای خیریه به انجام رساند، اما این مطلب غیر از آن چیزی است که او بدون هیچ منفعتی و صرفاً با اهداف ایثارگرانه قسمتی از حقوق و منافع خویش را واگذار نماید.

موارد گفته شده برخی از تناقضات موجود در مبانی اندیشه اقتصاد غربی است؛ بماند که در عمل مشکلات بیشتری سر راه آنها قرار دارد. از جمله می توان سؤال کرد برنامه ریزان نظام اقتصادی غربی خود چه هدف و روشی را دنبال خواهند کرد؟ چرا که اگر آنها معتقد به برتری منافع فرد بر

^{۱۱} مبانی که مبتنی بر برتری منافع اجتماع بر منافع فرد است. در اینجا باید اشاره کرد به روایاتی که می فرماید زنده کردن یا کشتن یک فرد، همانند زنده کردن یا کشتن همه جامعه است.

گروه و نیز برتری منافع برگزیدگان بر عموم باشند، در آن صورت طبیعتاً قوانین را به گونه ای می نویسند که منافع همان برگزیدگان تأمین شود؛ که طبیعتاً بر خلاف عدالت خواهد بود.

ولی اگر معتقد به برتری منافع گروهی بر منافع فردی باشند، یعنی بخواهند قوانینی را تقنین کنند که بعضاً بر ضرر منافع شخصی خودشان باشد، دچار تناقض خواهند شد. چرا که انگیزه ای برای نوشتن قوانینی که بر خلاف منافع شخصی آنها باشد، وجود نخواهد داشت. باید توجه داشت مبانی اقتصاد غربی مبنای فعالیت های هرفردی را این می داند که وی بدنبال منافع خود می باشد.

اما آیا می توان مبنای دیگری غیر از منفعت فردی پیدا کرد که انگیزه تولید و تلاش در انسان را از بین نبرده و در عین حال بدنبال منافع فردی نیز نباشد؟ آیا اساساً رفع این تناقض امکان پذیر است؟

۳- چالش های موجود در مبانی اسلامی

شاید ابتدا به نظر رسد که در مبانی موجود اسلامی چنین تناقضات و چالشهایی نیست. دلیل ارائه شده نیز این است که دین اسلام جامع ترین و مانع ترین دین در مسائل مورد نیاز انسان است، که از جانب خالق جهان نازل شده است. البته اصل این اندیشه درست و مورد قبول این نوشتار است. منتها اشکال در برداشت ها و تفسیرهای بعدی از آن است. مسئله این است که آیا آن تعمق و دقتی که می بایست در تحلیل منابع اسلامی صورت گیرد انجام شده است یا خیر؟ آیا چنان محتوی عظیمی که مدعی داشتن برنامه سعادت برای همه انسانهاست، تا کنون بصورت عقلانی و فلسفی واکاوی شده است تا محتوی آن بتواند آشکار شود؟ البته شکی نیست که کارهای بسیار زیادی در این ۱۴ قرن گذشته صورت گرفته و نمی توان منکر زحمات گذشتگان شد. نقد اندیشه های گذشته نیز به معنی کاهش جایگاه و مقام آنان نیست. آنها وظیفه خود را بدرستی انجام داده و علم را به پیش بردند. اما سؤال در واقع از خود ماست که آیا در این دوران اخیر توانسته ایم مبانی و زیر بناهای فکری خود را از آن مطالب استخراج کنیم؟ و یا اینکه هنوز آن مطالب در صدف سربسته ای است؟

این مطلب از کتاب *اخلاق/اقتصادی* که انصافاً تلاش کرده تا مجموعه کاملی از گفتارها و گزاره های دینی پیرامون اقتصاد را از منابع اسلامی جمع آوری کند، بررسی می شود.

این کتاب در بخشهای مختلف، نظریات دینی (شامل قرآن و حدیث) در خصوص مباحث مختلف مطرح در زمینه اقتصاد همچون بحث کار و تلاش، قناعت، پس انداز، زهد و... را جمع آوری و مطرح کرده است. در هر بخش نویسنده تعداد زیادی مستندات روایی ذکر کرده است که نشان دهنده تأکید اسلام بر آن موضوع است. به عنوان مثال در باب قناعت^{۱۲} احادیثی چون: "قناعت نعمت است" و "خوشی زندگی در قناعت است" و... مطرح ساخته است (طباطبائی، ۱۳۸۲، ۴۵ و ۴۶)

و سپس در خصوص تولید و کار و تلاش و اهمیت آن نیز بحث مفصلی با ذکر تعداد ۳۴ حدیث و ۳ آیه مطرح ساخته است. (همان، ۹ تا ۴۳)

البته آن کتاب وارد تحلیل مطالب ارائه نشده است. اتفاقاً نقد این نوشتار نیز همین است که چرا منابع دینی ما عمدتاً نقل کننده هستند و نه نقد کننده؟ اگر هم جایی مختصری توضیح داده شده است، نگاه نقادانه و تحلیلی که بتوان عمق مطالب را از آن استخراج کرد، کمتر دیده می شود.

لذا این سؤال قابل طرح است که چگونه می توان مابین کار و تلاش فراوان و بی حد و حصر از سوی افراد و از سوی دیگر قناعت به معنی کم مصرف کردن، را جمع کرد؟ خصوصاً باید توجه داشت که امروزه تولید ماشینی موجب شده تا بسیاری محصولات که در گذشته با قیمت بالا و تعداد کم وجود داشته است، امروزه بصورت فراگیر و ارزان بدست مصرف کننده برسد. در این صورت سؤال این است که چه دلیلی برای کم مصرف کردن وجود دارد؟ آیا کم مصرف کردن موجب توقف چرخه تولید نخواهد شد؟

این اشکال و تناقض، فقط مربوط به کتاب مذکور نمی شود، بلکه در اغلب منابعی که به بررسی منابع اسلامی پرداخته اند، چنین اشکالات و ابهاماتی هست. مثلاً از سویی شادی امام صادق (ع) را در خصوص کسب سود فراوان از تجارت مطرح می سازند؛ (همان، ۲۶) و از سوی دیگر مسئله زهد و عدم وابستگی به دنیا را طرح می کند. (همان، صص ۱۰۳ تا ۱۳۰). در قسمتی سرزنش شدید دنیا را مطرح می سازد (همان، صص ۶۵ تا ۸۵) و در قسمتی دیگر تمجید از دنیا را (همان، ۸۹)

البته در قسمتهایی از کتاب مذکور توضیح داده است که می بایست تعادل داشت و این احادیث به ظاهر متضاد به این جهت است که انسان بتواند حد وسط را بیابد. اما این پاسخ قانع کننده نیست. چرا که اولاً رفتار ائمه (ع) نشان می دهد که در بسیاری مواقع آنها در هر بعد مورد نظر، در حد

^{۱۲} صرفه جویی در مصرف و نه در کار

اعلا و نهایی بوده اند و نه حد وسط. دوماً فرضاً که هدف پیدا کردن حد وسط و تعادل باشد، هیچ سخنی و روشی از اینکه این حد وسط چیست؟ چگونه و با چه معیاری قابل سنجش است؟ و چگونه می توان به این حد وسط دست یافت؟ در کتاب مذکور و کتب مشابه مطرح نمی شود.

البته هدف این مقاله نقد کتاب مزبور نبوده و صرفاً به عنوان نمونه ای از اشکالاتی که در نوشته های دینی تحت عناوین کلی: استخراج اصول اقتصادی از مبانی اسلامی، نگاشته می شود، این کتاب مطرح گردید؛ تا نشان دهد که اغلب مکتوباتی که امروزه تحت این عناوین مطرح می شود از چنین ساختاری برخوردار بوده و به علت اینکه نگاه نقادانه و تحلیلی به آیات و روایات نکرده است، نمی تواند چندان مفید برای نظریه پردازی قرار گیرد.

علاوه بر مشکل تناقضات و تضاد های موجود مابین گزاره ها و مطالب رسیده از منابع اسلامی در خصوص اقتصاد، مشکل دیگر، ارائه الگوی عملی در این خصوص است. مسئله این است که بجز ائمه (ع) که بر اساس اسناد تاریخی توانسته بودند بین امور متضاد جمع نمایند، و نیز قلیلی از دیگر افراد خودساخته در طول تاریخ، متأسفانه چنین امری بین متولیان دینی و افراد مرتبط با دین کمتر دیده می شود، که بر اساس مبانی اسلامی اقتصاد زندگی خویش و یا جامعه خویش را بنا نهاده باشند. یا لاقلاً در عمل اینگونه باشند. در حقیقت اقتصاد که به معنی تدبیر زندگی است، (ایروانی، ۱۳۸۴، ۲۴) لذا می بایست در طول تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلامی لاقلاً در جوامعی هرچند کوچک خود را نشان می داد.^{۱۳}

البته بیان این مطلب به این معنی نیست که اقتصاد غربی در این امر از اقتصاد اسلامی جلوتر است. بی گمان آنها اصلاً قادر به ارائه الگوی عملی اقتصاد خویش نیستند؛ و اتفاقاً یکی از مشکلات اساسی اقتصاد غربی همین است که ایده آل و الگوی آنها، یک امر تخیلی است و نه واقعی.^{۱۴}

بهرحال این هم یک چالش بزرگ است که چرا نمونه های عملی افرادی که بتوانند بر مبنای اسلامی اقتصاد زندگی خویش را بنا نهند، این چنین کم است؟ در پاسخ گفته می شود مشکل در تربیت و تزکیه انسان است. گفته می شود باید انسانها ساخته شوند تا همه مشکلات بشر برطرف شود.

^{۱۳} این اشکالی است که اغلب از سوی منتقدان اقتصاد اسلامی مطرح شده و باید پاسخ داده شود. واعظان که این جلوه بر محراب و منبر می کنند چون به خلوت می روند، آن کار دیگر می کنند

^{۱۴} لازم به یاد آوری است همه تحلیل های اقتصادی بر اساس الگوها، افراد، بنگاه های اقتصادی و شرایطی است که عملاً تا کنون تحقق نیافته و قابل تحقق نیز نیست.

این حرف درستی است. اما یک امر ایده آل است که تحقق آن شاید ده ها، صدها و یا هزاران سال دیگر طول بکشد، و تا کنون که بالغ بر چند ده هزار سال از عمر بشر گذشته است، هنوز به این مرحله نرسیده است. البته این خوب است که چنان هدف بزرگی مد نظر برنامه ریزان باشد، ولی قطعاً نمی تواند مبنای برنامه ریزی اقتصادی قرار گیرد. یعنی نمی توان شالوده اقتصاد جامعه را بر این مبنای ریخت که شاید انسانها در آینده تربیت یافته و تزکیه شده باشند.

حتی نمی توان به این دلخوش کرد که در آینده نزدیک چنین چیزی اتفاق بیفتد. گرچه آرزوی همه دلسوزان و فرهیختگان است که چنین بشود، ولی نمی توان چفت و بست اقتصاد جامعه را با چنین فرضی محکم ساخت. چرا که اساساً چنان شالوده ای سست و متزلزل از کار درخواهد آمد.

از سوی دیگر چنان اقتصادی که مبنای تربیت شدگی دینی انسان را پیش فرض گرفته باشد، نمی تواند جهانی بشود. مگر چند درصد جمعیت جهان دارای دین هستند؟ و از این تعداد چه درصدی واقعاً دارای اخلاق و تربیت اسلامی هستند؟

یک مشکل دیگر، نحوه حرکت و نقطه عزیمت از اقتصاد موجود به آن اقتصاد ایده آل است. یک موضوع واقعی این است که نمی توان بصورت ناگهانی و یک شبه همه بنیان ها و ساختارهای اقتصادی را دگرگون کرد. حرکت از اقتصاد موجود به اقتصاد مورد نظر، خود مستلزم برنامه ریزی سنگین و بزرگی است؛ که بالتبع نیاز به ساخته شدن انسانهای زیادی دارد تا بار این تحول را بردوش بکشند.

اینها نمونه هایی از مشکلات و چالشهای فراروی اقتصاد اسلامی است. قطعاً مسائل پیش رو بیش از اینها هستند که گفته شد، ولی معنی این حرف این نیست که نمی توان و نباید کاری کرد. اتفاقاً مطرح ساختن این پیچیدگی ها با هدف و به منظور کشف راه هایی است که بتوان به هدف مورد نظر دست یافت. پیدا کردن راه کارها نیز کار یک سال و دو سال و یک نفر و دو نفر نیست. اقتصاد غربی نیز سالها طول کشید و آدم های زیادی آمدند و رفتند و نظریات مطرح شده مدام در چرخه اندیشه های بشری پخته و پخته تر شد، تا این شد که امروزه هست. گرچه به زعم این نوشتار متأسفانه از ابتدا مواد و روشهای صحیحی بکار برده نشد تا امروزه محصول بی غل و غش و بدون چالشی وجود داشته باشد.

۴- خلاصه این قسمت :

گفته شد مبنای اقتصاد غربی بر این امر پذیرفته شده فطری بنا نهاده شده است که هر انسانی بدنبال جلب منفعت و دفع ضرر می رود. لذا او برای حداکثر کردن سود خویش و حداقل کردن ضرر، قوانینی وضع می کند. اما تا کنون، این قوانین به روشهای کاملاً متضادی بنا نهاده شده است؛ و همه آنها به نحوی دارای تناقض است. به همین دلیل نیز هست که نتوانسته الگوی مناسبی برای سعادت بشر باشد.

و نیز گفته شد مبانی و مراجع مبتنی بر اندیشه اسلامی نیز اغلب دارای مطالب ضد و نقیض است؛ و لاقلاً تا زمانی که بدقت تحلیل عقلانی نشود، نمی تواند بطور مؤثر و مفیدی مورد بهره برداری در اندیشه پردازی قرار گیرد. چرا که هر طرف از آن امور متناقض که مورد توجه برنامه ریزان قرار گیرد، به نحوی باعث افراط یا تفریط خواهد شد. این امر، علاوه بر ضربه به سلامت جامعه اسلامی، به اصل خود اندیشه اقتصاد اسلامی و اینکه اسلام می تواند مبنای الگوی اقتصادی جایگزینی ارائه دهد، نیز آسیب خواهد زد.

آثار این نگاه یک بعدی به گزاره های دینی را به کرات می توان در جوامع مسلمان دید.

لذا سؤال این است که آیا می توان مبنا و شالوده ای جدید برگرفته از مبانی دینی، برای طراحی اقتصاد اسلامی پیدا کرد؟ نکته مهم این است که چنین مبنایی اگر در دوران گذر از اقتصاد غربی به اقتصاد اسلامی، کاملاً همسو با اندیشه های اسلامی نباشد، لاقلاً نباید برخلاف جهت اسلامی باشد. همچنین لازم خواهد بود به این پرسش پاسخ داده شود که چرا اساساً بدنبال استخراج چنین الگویی از دل مبانی اسلامی باید بود؟

در پاسخ به پرسش مذکور می توان گفت بهرحال جامعه ایران یک جامعه مسلمان است که اعتقاد دارد دین اسلام کامل ترین و جامع ترین ادیان الهی است که از سوی خداوند برای هدایت و سعادت بشر در این جهان و آن جهان ارائه شده است؛ لذا طبیعتاً می بایست در خصوص اقتصاد که یکی از جنبه های اصلی زندگی بشر است نیز برنامه ای داشته باشد.

از سوی دیگر دیده می شود هیچ یک از نظامهای دست ساخته بشر و یا نظامهایی که بر مبنای ادیان گذشته بوده است، نتوانسته نتیجه مناسبی در خصوص سعادت بشر ارائه دهد. گرچه با توجه به تاریخ ۱۴۰۰ ساله دین اسلام همین اشکال ممکن است بر عملکرد دین اسلام نیز گرفته شود. بهرحال در پاسخ به این اشکال، می توان گفت محتوی اصلی اسلام آنچنان که مد نظر آن بوده است، پیاده نشده است. لذا اگر سؤال کنند پس به چه دلیل این دین بر دیگر ادیان برتری دارد؟

می توان اولاً به محتوی عقلانی تر آن اشاره کرد و دوماً نمونه ها و الگوهای عملی که توسط این دین ارائه شده است را برشمرد.

در واقع علت اعتقاد به برتری این دین در ارائه یک نظام فکری منسجم و سازگار در خصوص اقتصاد، اعتقاد و باوری به این است که جهانی فراتر از جهان مادی مشهود وجود دارد. آنچنان جهانی که نام آن را در حالت کلی می توان عالم غیب گذاشت، و آن جهان تعیین کننده و سازنده جهان مشهود است. لذا چنین نظام فکری از هر حیث و از جمله عقلانیت، بر این جهان برتری دارد. طبیعتاً دیدگاه و نظام فکری که مستند و مستحکم به آموزه های جهان غیب باشد، عقلانی تر، سازگار تر و منسجم تر بوده و به نیازهای دنیای مشهود نیز بهتر جواب خواهد داد.

مهمترین مفهوم در چنان باوری، اعتقاد به وجود خداست. البته اثبات وجود خدا هدف این مقاله نیست اما براحتی می توان دید بر عدم خدا هیچ گونه استدلال و برهانی وجود ندارد و حتی شبه برهانهایی که در دوره های اخیر مطرح شده نیز همه خودشکن^{۱۵} می باشد. لذا قطعاً وجود خدا محتمل است. می توان دید با فرض وجود خدا، تبیین بهتری از جهان ارائه می شود. که اگر آن تبیین فرضی را دنبال کنیم نهایتاً به اثبات وجود خدا می رسد.

یکی از نتایج پذیرش نظام فکری مبتنی بر وجود عالم غیب و اعتقاد به وجود خدا، اعتقاد به معاد و جهان جزا و پاداش است. طبیعتاً چنین اعتقادی می تواند به شدت جهت گیری و عملکرد اقتصادی فرد را تحت تأثیر قرار دهد. چنین مبانی اعتقادی، شالوده اقتصاد اسلامی خواهد بود.

باید توجه داشت مبنای اقتصاد اسلامی یک مبنای فلسفی - اخلاقی است؛ لذا نمی توان بدون توجه به مباحث مهمی همچون اعتقاد به خدا و عالم غیب چنان مبنایی را تبیین کرد.

۵- ایده پردازی مبنای جدید برای اقتصاد :

برای طرح مبنای جدید نقطه عزیمت و شروع، همان رفتار طبیعی و فطری بشر مبنی بر دفع ضرر و جلب منفعت خواهد بود. اما تلاش می شود این گزینه طبیعی به نحو متفاوتی مورد توجه قرار گیرد.

^{۱۵} paradoxical

برای روشن شدن موضوع می توان به این مطلب توجه کرد که شاید در ابتدای دوران جدید و مدرن، بشر خود را محور و اصل جهان بحساب می آورد. لذا همه چیز جهان و منابع آن را از خود می دانست و خود را محقّ در هرگونه استفاده از مواهب الهی می پنداشت. بی اخلاقی ها و قدرت طلبی های هم که بر آن افزوده شد، باعث شد تا چنان لطمه ای از سوی بشر به طبیعت وارد شود که برخی صدمات آن غیر قابل جبران است. نسل برخی موجودات و حیوانات نابود شد. برخی جنگلها از بین رفت. تغییرات آب و هوایی غیر قابل برگشت ایجاد گردید و بسیاری موارد دیگر. حتی برخی انسانهای ضعیف توسط قویترها نابود شدند^{۱۶}، و یا در معرض نابودی قرار گرفتند.

پس از مدتی بشر مقداری به خود آمد و متوجه شد که خودش منافع دراز مدت خود را از بین می برد. لذا سود خود را در این دید که نگاه فرا قومی داشته باشد. لذا بتدریج نگاه های فرانسلی و فراملّیتی که مراحل کامل تر شده ای از نگاه خودخواهانه و منفعت طلبانه اولیه او بود، شکل گرفت. بدین ترتیب بشر دریافت که اگر منافع خود را در مدت طولانی تر و در کل جهان بجای اینکه آن را فقط در منطقه خویش - ببیند و دنبال کند، نفع پایدار تری به چنگ آورده است.

اکنون سؤال این است که اگر در این سیر تکاملی، بشر به وجود جهان آخرت و زندگی پس از مرگ ایمان بیاورد و نگاه فراج جهانی پیدا کند، چه تفاوتی با آنچه مد نظر انبیاء بود، خواهد داشت؟

به نظر میرسد بعد نیست اگر رشد عقلی بشر موجب اثبات عقلانی جهان آخرت برای او بشود، او را به این برساند که سعادت خود را نه در این جهان بلکه در کل زندگی هردو جهان مورد توجه قرار دهد؛ لذا این همان چیزی است که مورد توجه و نظر ادیان بوده است.

منفعت طلبی بشر و دفع ضرر نیز از این قاعده مستثنی نخواهد بود. در این صورت گرچه همانند گذشته او دنبال منفعت خویش خواهد بود، ولی این بار مسائلی را دنبال خواهد کرد که به منافع بلند مدت و اساسی او آسیب نزده و حتی آن را بهبود بخشد. از جمله این مسائل که می تواند زندگی نهایی و بلند مدت او را سامان دهد، کمک به هم نوع، ایثار و از خود گذشتگی می باشد. که همه این ها را می توان تحت عنوان "دیگر خواهی" بجای مفهوم "خود خواهی" که مورد مذمت اخلاقی و دینی است، مطرح کرد.

این مبنا در واقع مبنایی است که می تواند مبنای اقتصاد اسلامی باشد. چه در دوران گذر و چه در دوران نهایی. لذا هیچ تناقض و ناسازگاری در این خصوص پیش نخواهد آمد.

^{۱۶} در این رابطه می توان به نسل کشی عظیم سرخ پوستان توسط مهاجران اروپایی به قاره آمریکا و یا نابودی نسل برخی حیوانات آن قاره عظیم، اشاره کرد.

اینجا یک اشکال قابل طرح می باشد که اگر وجود خدا و جهان آخرت مورد پذیرش باشد، مقصود حاصل بوده و معنی ندارد که صحبت از دوران گذر از اقتصاد رایج به اقتصاد اسلامی بشود.

این اشکال تا حدودی وارد است. منتها در پاسخ باید گفت مراحل رسیدن به این اعتقاد، می تواند همان دوران گذر باشد. همچنین پیاده سازی اعتقادات در عمل و اصلاح ساختارهای اقتصادی جامعه بر مبنای این اعتقاد طبیعتاً یک شبه قابل انجام نخواهد بود. مهم این است که انسانها بپذیرند **دیگر خواهی** بیش از **خود خواهی** منافع دراز مدت آنها را تأمین می کند.

اما ادعای اصلی این نوشتار این است که حتی در صورت عدم اعتقاد به جهان آخرت نیز **دیگر خواهی** بیش از **خود خواهی** می تواند سعادت انسانها در همین جهان تأمین نماید؛ و این مطلبی است که به لطف خدا تلاش می شود در ادامه بدان پرداخته شود.

لذا سؤال این است که چگونه می شود انسان منافع شخصی خود را رها کند و در عین حال به برخورداری بیشتری برسد؟ چرا که اگر منفعت شخصی نباشد، این همه تلاش و کوشش بشر آیا انگیزه ای خواهد داشت؟ آیا این اختراعات و خلاقیت ها بروز پیدا می کند؟ اصولاً آیا امکان دارد بشر موضوعی بنام مالکیت را رها کند؟ مسئله وقتی جدی تر می شود که بدانیم مالکیت فقط منحصر در املاک ثبتي نیست. بلکه مثلاً مالکیت اعضای بدن خویش، مالکیت فرزند خویش، مالکیت فکر خویش و... نیز جزو مالکیت های بشر محسوب می شود. لذا چگونه امکان دارد بشر خود خواهی را رها کرده و این مالکیت ها را که جزو طبیعت و فطرت بشر است، برای دیگران بخواهد.

باید توجه کرد مالکیت یک امر کاملاً فطری و طبیعی است و از جمله اولین چیزهایی که هر کودک می فهمد و حاضر نیست براحتی از آن بگذرد، بحث مالکیت های شخصی او است.

برای پاسخ به اشکالات فوق که حقیقتاً اشکالات جدی هستند، لازم است به این سؤال پاسخ داد که آیا بشر تجربه ای از دیگر خواهی دارد و یا خیر؟ در پاسخ می توان توجه کرد به اینکه انسان در سن کودکی و نوجوانی، البته ممکن است تجربیات کمی در ارتباط با دیگر خواهی داشته باشد. ولی اولین تجربیات دیگر خواهی را پس از ورود به دوران جوانی و در مواجهه با موضوعی بنام عشق، تجربه می کند، که تقریباً همه انسانها به نحوی و کم یا زیاد این امر را تجربه کرده اند.

در عشق درست است که منفعی برای انسان حاصل می شود، ولی آنچه انسان برای عشق هزینه می کند، قطعاً بیش از آن چیزی است برایش حاصل شده است؛ و چه بسا سرمایه ای می گذارد در

حالیکه بدنبال و به منظور کسب منفعت نیز نیست. در حقیقت عشق اولین تجربه جدی در خصوص دیگر خواهی است. اما بی گمان کسانی که بدنبال عشق رفته اند از آنچه از دست داده اند ناراضی نیستند. چرا که آنچه بدست آورده اند برای آنها بیش از آنچه از دست داده اند، بها داشته است. لذا این مهم ترین نکته است؛ یعنی **رضایت و سعادت** فرد از معامله ای که انجام داده است.

دومین تجربه بشر در مواجهه با دیگر خواهی، در تجربه مادر شدن و البته تا حدود کمتری، تجربه پدر شدن است. در واقع در اینجا شدت دیگر خواهی از شدت دیگر خواهی عشق هم بیشتر است. و تقریباً یک مادر یا پدر همه وجود خود را برای فرزند می گذارد در حالیکه هیچ تمنا و آرزویی نیز از وی ندارد. ولی آیا می توان گفت آن پدر و یا مادر از این عمل ناراضی بوده و مغبون شده است؟ قطعاً پاسخ منفی است. چرا که بیشترین رضایت والدین وقتی است که آنچه به فرزندشان عطا کرده اند را در وجود او ببینند.

دیگر تجربیات را می توان در شغل معلمی، رهبری، پزشکی و... بسیاری مشاغل دیگر دید. البته یک نکته را باید مد نظر داشت که همیشه استثنائاتی هست. و مثلاً حتی مادرانی ممکن است باشند که علاقه ای برای فداکاری برای فرزندان خویش نداشته باشند.

اما از سوی دیگر می توان دید تجربه دیگر خواهی منحصر در این موارد نیز نیست. بلکه هر شغل و هر کاری که فرد همه یا قسمتی از آن را نه به نیت منافع شخصی بلکه به خاطر امری فراتر به انجام رسانده و موجب طیب خاطر و رضایت بیشتر او شده، از این مقوله است. به عنوان مثال حتی آرایشگری که صرفاً به منافع و جیب خویش فکر نکرده و بلکه به زیبا شدن موی مشتری خویش می اندیشد، البته قطعاً از کار خویش لذت بیشتری خواهد برد. یا معمار و بنایی که ساختمانی زیبا برای دیگری ساخته است، لذا هنگام گذر از کنار آن ساختمان همیشه غرق در سرور و غرور شکوه ناشی از ساختمان دست ساخته خویش می شود.

به عبارت دیگر، دیگر خواهی امر جدیدی برای بشر نیست. بلکه امری است که بارها تجربه کرده و می تواند دریابد که منافع بلند مدت تر و بیشتری از آن نصیب وی گشته است.

ولی در این جا دو سؤال دیگر مطرح می گردد :

آیا صرف رضایت قلبی می تواند گره گشای گردش مالی و اقتصادی جامعه نیز باشد؟ آیا می توان خودخواهی طبیعی انسان را یک سره کنار گذاشت و همه چیز را برای دیگران خواست؟

بهرحال یک آرایشگر و یا یک مکانیک خودرو می بایست شب نانی به منزل ببرد؛ لذا اگر فرض کنیم او به دنبال دیگر خواهی باشد، چگونه می تواند گردش اقتصادی خانواده خویش را تأمین نماید.

در پاسخ به این سؤال باید (با خوشحالی) مطرح ساخت که اندیشه دیگر خواهی نه تنها این مسئله را پاسخ می دهد، که حتی موجب برخورداری هرچه بیشتر همگانی می گردد. چنین برخورداری بیشتر، ناشی از جامعه ایده آلی است که "دیگر خواهی" در آن همگانی شده، و لذا هریک از افراد بدلیل اینکه تعداد زیادتری افراد هم نوع او خواستار سعادت وی هستند، در مجموع به سعادت بیشتری دست پیدا میکند.

در جامعه ایده آل مزبور که همه افراد "دیگر خواه" باشند، به عنوان مثال آرایشگر، مکانیک و یا رفتگر، اگر بخاطر دیگران کارش را انجام می دهد، دیگران نیز بخاطر او نسبت به تأمین هزینه زندگیش اقدام خواهند نمود. به عبارت دیگر در جامعه خود خواه، فقط یک نفر به فکر منافع انسان است و آن یک نفر خود فرد است. اما در جامعه دیگر خواه، ده ها و صد ها نفر به فکر منافع او هستند؛ و لذا قطعاً منافع بیشتری نصیب او خواهد شد. به علاوه اینکه تضاد منافع نیز وجود نخواهد داشت تا موجب نیاز به قرارداد اجتماعی و یا جنگ همه بر علیه همه^{۱۷} بشود.

اما سؤال این است که آیا قبل از رسیدن به جامعه آرمانی و افرادی تربیت شده، چنین امری در جامعه قابل تحقق است؟ جواب قطعاً مثبت است. چرا که دیگر خواهی حتی به میزان ناچیز و مخلوط با خود خواهی و حتی اینکه منحصر در تعداد افراد معدودی باشد، بازهم مؤثر بوده و عمل کرده؛ و قطعاً تأثیر خود را می گذارد. دیگر خواهی یک اخلاق قابل سرایت است. همچنان که خود خواهی نیز یک رذیله مسری است. کافی است به زندگی فرد یا افراد ایثارگر که در ضمن زندگی عادی خویش همچون سایر مردم - تا حدودی که وسعش اجازه می دهد، - به کمک دیگران نیز می شتابد، نظری بیفکنیم. آیا زندگی چنین فردی سرشار از شادمانی و سعادت و برکت نیست؟ آیا دیگران در کمک به زندگی او وحل مشکلات وی به کمک او نمی شتابند؟ اگر از موارد بسیار نادر استثنا بگذریم، اغلب چنین است که آن افرادی که به دیگران کمک می کنند و اصطلاحاً دست به سوی کمک دیگران می گشایند، زندگی با برکتی داشته و براحتی نیز مورد حمایت و کمک دیگران قرار می گیرند. خب، بهتر از این چه می تواند باشد؟

^{۱۷} مبنایی که توسط متفکرانی چون منتسکیو و ... مورد توجه قرار گرفته است.

لذا به این جهت است که دیگر خواهی علاوه بر اینکه الگوی زندگی آرمانی جامعه را ترسیم می کند، مراحل رسیدن به آن را نیز بدون ایجاد تنش و بلکه اتفاقاً با شیرینی و جذابیت، دنبال می نماید.

در این قسمت به دو سؤال دیگر باید پاسخ داده شده و سپس به این قسمت بحث خاتمه داده خواهد شد. اولین سؤال اینکه آیا با وجود دیگر خواهی، انگیزه ای برای تلاش، اختراعات و توسعه باقی می ماند؟

پاسخ این سؤال را با سؤالی دیگر می توان ارائه کرد. می توان پرسید اگر به جای انگیزه دیگر خواهی، انگیزه خود خواهی در جامعه حاکم باشد، و هر فردی هرچه کشف یا اختراع کرد نزد خویش نگه داشته و به دیگران بروز ندهد، و یا به هر نحو ممکن جلوی دیگران را بگیرد که اختراع وی در انحصار خودش باقی بماند، آیا در آن صورت سرعت و حجم خلاقیت در جامعه بیشتر خواهد بود؟ و یا وقتی که اگر اندیشه ای به ذهن کسی می رسد، آن را بی دریغ در اختیار دیگران قرار می دهد؟ و البته دیگران نیز در مقابل چنین رفتاری داشته باشند. در کدام حالت آن، فرد و جامعه از منافع بیشتری برخوردار خواهد شد؟

در حقیقت علوم، دانشها و اختراعاتی که امروزه زندگی بشر را متحول ساخته است، اگر نگوئیم همه اش، لاقلاً قسمت اعظم آن محصول تلاش و کوشش هایی بوده که با انگیزه دیگر خواهی صورت گرفته است.

اما سؤال دوم این است که با اندیشه دیگر خواهی، موضوع مالکیت - که امری طبیعی و آفریده خداوند است - چه می شود؟ در جواب باید گفت لازم است بین واگذاری مالکیت های شخصی با مفهوم دیگر خواهی، تمایز و تفاوت قایل شد. چرا که دیگر خواهی نافی مسئله مالکیت نیست. می توان شیئی را در اختیار داشت ولی برای منفعت رساندن به دیگران آن را بکار گرفت.^{۱۸} یا لاقلاً قسمتی از آن را صرف اینکار کرد.

از سوی دیگر طبیعتاً افراط و تفریط در این کار نیز مزوم خواهد بود.^{۱۹}

^{۱۸} چه بسا آیات شریف قرآن نیز وقتی توصیه به صدقه دادن می کند ابتدا نزدیکان و اقوام نیازمند و سپس نیازمندان دورتر را توصیه می کند.

^{۱۹} می توان به آیاتی اشاره کرد که از عبارت لم یقتوا و لم یسرفوا با مفهوم جلوگیری از افراط و تفریط حتی در صدقه دادن، استفاده کرده اند.

تعبیر دیگر این نوع دیگر خواهی در ادبیات دینی زهد است، نسبت به آنچه در مالکیت انسان قرار دارد.^{۲۰} همچنین باید توجه کرد مالکیت برخی چیزها از سوی انسان قابل واگذاری نیست، مگر به خداوند. مثلاً انسان مالکیت بدن خویش، فرزند و همسر خویش را جز به خدا نمی تواند واگذار نماید. بهر حال اینها نکات ظریفی است که می بایست مد نظر قرار گیرد.

۶- بحث تعادل :

آخرین بحثی که این نوشتار می خواهد بدان بپردازد، بحث برقراری تعادل است. در حقیقت برای اینکه دیگر خواهی خود دچار افراط و تفریط نشده و موجب بروز فساد دیگری نگردد می بایست با معیاری سنجیده شود. یا به تعبیر دیگر می بایست در محدوده ای بدان عمل شود، که آن محدوده را محدوده تعادل می توان نامید.

به عنوان مثال اینکه وقتی قرار است بر اساس اندیشه دیگر خواهی، فردی قسمتی از وقت خود را برای دیگران قرار دهد، باید به این سؤال پاسخ دهد چه میزان و یا چه درصدی از این وقت باید صرف خود فرد، چه میزان صرف خانواده و چه میزان صرف دیگران شود؟^{۲۱} همچنین لازم است به این سؤال پاسخ دهد که چگونه می توان مابین نیازهای فطری و طبیعی بدن و بحث دیگر خواهی تعادل ایجاد کرد؟

البته اینگونه معماها در این مبحث زیاد است و اینها فقط نمونه هایی از مسائلی بودند که با اندیشه دیگر خواهی، مطرح شده و میبایست بر اساس تعادل تعیین تکلیف شوند.

اما مسئله تعادل، منحصر در حل این مسائل گفته شده نیست؛ و بلکه برقراری تعادل اصولاً راهکار و روش برقراری عدالت است. البته باید توجه داشت که تعادل با تساوی یکی نیست. تعادل، نگاه کاربردی و نحوه برقراری عدالت می باشد. تعادل یعنی برقراری ارتباط و نظم منطقی، متناسب و سازگار مابین ابعاد مختلف یک شیء برای دست یافتن به بهینه ترین نتیجه.

در حالت تعادل، شیء در پایدار ترین وضعیت خویش قرار دارد.

^{۲۰} زهد نه به معنی رها کردن آنچه در مالکیت فرد است، بلکه به معنی عدم وابستگی و دلبستگی بدان است.
^{۲۱} لازم به ذکر است توجه به خانواده گرچه نوعی توجه به دیگران است، از جهتی دیگر توجه به خود فرد نیز تلقی می شود؛ لذا خانواده نوعی مرحله بینابینی در خودخواهی و دیگر خواهی است.

عدالت مفهومی عام و چند جانبه است، منتها مفهوم عدالت به تنهایی بیان نمی کند که چگونه باید محقق شود. در حالیکه مفهوم تعادل در درون خویش روش حصول را نیز بیان می کند؛ و به عبارتی نگاه کارکردگرایانه به واژه عدالت است.^{۲۲}

۷- نگاه کاربردی به مبنای دیگر خواهی :

شاید مهمترین سؤال پس از قبول مبنای دیگر خواهی، این باشد که چگونه می توان این مفهوم را در جامعه محقق ساخت؟ در حقیقت اگر بتوان به چنین امری دست یافت، گام بلندی در راه سعادت جامعه برداشته شده است. منتها تحقق خود این امر در جامعه ای که ساختارهای آن بر اساس منافع شخصی و خودخواهی ها شکل گرفته است، چندان آسان نیست. حتی به فرض که بتوان افراد جامعه را به این امر تشویق و یا ترغیب نمود، در مورد ساختارهای نظام اجتماعی که بر مبنای اندیشه خودخواهی شکل گرفته است چه کاری میتوان انجام داد؟

در واقع این سؤال به سؤال مهمتری منتقل می شود که اساساً جامعه که تابع یک نظام پیچیده و شبکه گسترده بسته بوده و هر جزء آن بر جزء دیگر تأثیر می گذارد، چگونه می تواند به سمت اصلاح کشانده شود. به عنوان مثال، اصلاح فرهنگ جامعه (که شکل دهنده رفتار عمومی است)، تابع آداب و رسوم، قوانین و باورهای مردم است. از سوی دیگر آداب و رسوم و قوانین، تابع حاکمان است. و انتخاب حاکمان تابع سلیقه و خواست مردم. که طبیعتاً آن هم تابع فرهنگ می باشد. پس چگونه می توان این حلقه بسته را که همه در هم اثر می گذارد، شکست و آن را متعالی کرده و به سطح بالاتری منتقل ساخت؟

امام علی (ع) پاسخی به این پرسش داده اند که به نظر میرسد دقیق ترین و کاراترین راه حل برای آن باشد. ایشان می فرماید جامعه اصلاح نمی شود مگر با اصلاح حاکمان و حاکمان اصلاح نمی شوند مگر با نیکو کار شدن مردم (خطبه ۲۱۶ قسمت ۷)^{۲۳}

تأمل در این سخن این نتیجه را به ذهن متبادر می سازد که دیگر خواهی، شروعی برای نیکو کار شدن مردم می تواند باشد. به عبارتی اگر بتوان فرهنگ دیگر خواهی را در جامعه گسترش داد، به

^{۲۲} این موضوع در مقاله *تعادل اقتصادی مقدمه عدالت اقتصادی* از همین نگارنده برای سمینار دوم الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت که ارسال شده است، به تفصیل بررسی شده است.
^{۲۳} به نظر می رسد حضرت می خواهند بگویند ابتدا باید مردم رو به سوی نیکو کاری بیاورند.

نظر میرسد آن حلقه بسته گشوده شده و خود به خود به سطح بالاتری که مورد انتظار و توقع است، منتقل خواهد شد.

یک مطلب قابل توجه این است که دیگر خواهی انگیزه درونی دارد. یعنی اینگونه نیست که شروع و یا آغاز آن را به امری دیگر موقوف کرد. به عبارت دیگر، "دیگر خواهی" حُسن عقلی دارد.^{۲۴} به تعبیر کانت، نیکی در حق دیگران نوعی اراده نیک و یا بسیار نزدیک به آن است، و همه انسانها نیکی در حق دیگران را نیک می دانند. هر یک نیز کما بیش مقداری پایبند و عامل به آن هستند. لذا نیکی کردن در حق دیگران، برای تبدیل شدن به فرهنگ جامعه مانع چندانی سر راه خود ندارد. منتها اقدامی که باید انجام شود، بیان و تبلیغ مصادیق آن است.^{۲۵}

نتیجه گسترش فرهنگ دیگر خواهی تأثیر بر همه ابعاد زندگی و از جمله تأثیر بر اقتصاد خواهد بود. اگر نگاه یک بنگاه اقتصادی بجای سود شخصی و صاحب بنگاه، در جهت سود رسانی به دیگران و از جمله به اعضا و کارکنان زیر مجموعه خویش باشد، علاوه بر اینکه موجب بهبود زندگی آنان و رضایت شغلی و اجتماعی آنان خواهد شد، طبیعتاً موجب میگردد که آنها با انگیزه بهتر و بیشتر به تلاش و فعالیت پرداخته که طبیعتاً سودهای بیشتر و پایدار تری نصیب بنگاه اقتصادی مزبور خواهد ساخت. از سوی دیگر این نگاه دیگر خواهی، اغلب باعث خواهد شد آن افراد زیرمجموعه در برخورد با دیگر افراد اجتماع و دیگر مراودات اقتصادی، همان نگاه را تبعیت کرده و لذا موجب گسترش نگاه دیگر خواهی در کل جامعه خواهند شد.

به عبارتی، دیگر خواهی، به شدت قابلیت سرایت و گسترش دارد، به این دلیل که از زمینه فطری بسیار قوی در درون همه انسانها برخوردار است. طبیعتاً اقتصادی که بدین شکل پا بگیرد علاوه بر پایداری و استحکام، از خلاقیت، فداکاری، تلاش و پشتکار و بسیاری امتیازاتی برخوردار خواهد بود که آن را برتر از هر اقتصادی خواهد ساخت.

۸- موانع و عوامل بازدارنده دیگر خواهی:

^{۲۴} یعنی هر انسانی فارغ از دین دار بودن و یا نبودن بطور فطری دیگر خواهی را یک عمل نیک محسوب می کند.
^{۲۵} به عنوان مثال می توان به واگذاری صندلی وسایل نقلیه عمومی به افراد مسن توجه کرد. همچنین می توان به انواع بسیار متنوع رعایت حال که از جانب افراد جامعه برای افراد مسن، معلول، کودکان، زنان و... انجام می شود، اشاره کرد. به نظر میرسد مسائل بسیار زیادی هست که می تواند در جامعه فرهنگ سازی گردد. بهر حال وارد شدن در جزئیات این امر، هدف این نوشتار نیست؛ بلکه می خواهد بگوید مفهوم دیگر خواهی، موضوعی عام پسند و مقبول است که مانع زیادی در راه تحقق ندارد.

به نظر میرسد سوء استفاده از دیگر خواهی دیگران توسط برخی افراد خود خواه، و یا وجود برخی سنت های غلط، بزرگترین دغدغه ای باشد که سر راه امر دیگر خواهی، قرار دارد. چرا که می تواند انگیزه آنها را از بین برده و مانع جدی در گسترش دیگر خواهی در جامعه باشد.^{۲۶}

یکی دیگر از موانع بر سر راه گسترش فرهنگ دیگر خواهی، **عدم صداقت** ها است؛ که به تعبیری، همان سوء استفاده از دیگر خواهی دیگران می باشد.^{۲۷}

آخرین مطلبی که در باب دیگر خواهی در این نوشتار مطرح می گردد، این است که مفهوم دیگر خواهی گرچه از متون دینی استخراج شد ولی یک امر صرفاً دینی نبوده و بلکه مفهومی فرادینی و در کل امری عقلانی و همه پسند می باشد. لذا امکان گسترش آن به همه گروه ها و در همه زمانها وجود دارد.

گسترش مفهوم دیگر خواهی در جامعه می تواند مبنای جدید و محکم تری ایجاد نماید تا اقتصاد جدید بر پایه آن شکل بگیرد. چنین اقتصادی انسانی تر و عادلانه تر خواهد بود. مطمئناً اقتصادی که بتواند عدالت را تأمین کند و از طرفی دیگر نیازهای انسانی در بعد زندگی فردی و اجتماعی را پوشش دهد، مورد تأیید اسلام نیز خواهد بود. از آن بالاتر، این چنین اقتصادی اساساً اسلامی خواهد بود. چرا که مبنا و جهت گیری آن نیز از دل اسلام استخراج گردیده است.

به تعبیر دیگر این چنین اقتصادی کاملاً بر **مبانی اخلاقی و دینی** قرار خواهد داشت.

^{۲۶} به عنوان نمونه می توان به نحوه برخورد بانک ها با اقساط پرداخت نشده وام های بانکی اشاره کرد. به عنوان مثال در حالیکه بانک ها اسناد کافی از ذینفع (دریافت کننده وام) در دست دارند و میتوانند اقدام قانونی انجام دهند، در صورت عدم پرداخت اقساط توسط وام گیرنده، مبلغ قسط را از حساب ضامن کسر می کنند. البته توجیه ارائه شده از سوی بانکها سادگی و سرعت عمل در این اقدام است. ولی آثار کوتاه مدت و دراز مدت این عمل در کاهش اعتماد عمومی به یکدیگر و عدم همکاری و کمک به دیگران که در کل آن را دیگر خواهی نامیده شد، از آثار غم بار این اقدامی است که صرفاً برای کم کردن زحمت متصدیان بانک دنبال میشود.

البته این صرفاً یک مثال بود. منتها در جوامع به ظاهر متمدن تر همانند شهرهای بزرگ و کشورهایایی که ادعای مدنیت می کنند، مجموعه چنین اقداماتی در دراز مدت جامعه را به جایی رسانده است که تقریباً هرکسی فقط به فکر خودش است. بررسی و تحقیق این مطلب در جامعه نشان خواهد داد چه تعداد از این چنین قوانین و رسوم بازدارنده در جامعه هست؛ که موانع جدی بر سر راه دیگر خواهی می تواند باشد. اغلب این امور نیز مربوط به ظواهر تمدن های نورسیده می باشد. لذا یکی از اقداماتی که می بایست پیگیری شود، اصلاح چنین قوانین و آداب اجتماعی است.

^{۲۷} مثلاً متکذیبانی که از حس ترحم دیگران سوء استفاده کرده و پولهای کلان بی زحمتی به جیب می زنند، از این دست هستند. البته این چنین افرادی در متون دینی (و از جمله قرآن) به شدت سرزنش شده و از پرداخت نذورات و صدقات به آنها نهی گردیده است.

بهرحال می بایست راه کارهایی برای مقابله شدید و بدون گذشت با عدم صداقت های این چنینی اتخاذ کرد. آنچه مهم است این که حس اعتماد موجود در جامعه بسیار ارزشمند و گرانبه است و لذا کسانی که این حس اعتماد و احترام را به بهای اندکی به باد می دهند مستوجب عقوبت شایسته خویش هستند.

۹- نتیجه :

در این نوشتار بروش تحلیلی تلاش شد تا مبانی اقتصاد غربی واکاوی شده و تناقضات و تضاد های موجود آن نشان داده شود. همچنین نشان داده شد که اقتصاد غربی بدلیل تناقضات ساختاری اساساً نمی تواند پاسخگوی نیازهای بشری در خصوص اقتصاد باشد. این نوع اقتصاد نه تنها در تأمین عدالت این جهانی و نیز سعادت اخروی دچار لنگش شدید است، که حتی در رسیدن به سعادت دنیوی نیز نمی تواند در مقیاس کلان، پاسخگو باشد. بدین معنی که این اقتصاد تنها قادر است منافع گروهی اقلیت را تأمین نماید؛ و البته به همین دلیل در دراز مدت موجب شورش اکثریت بر اقلیت شده، در نتیجه می توان ادعا کرد اقتصاد غربی حتی قادر نیست منافع همان گروه اقلیت را نیز در دراز مدت حفظ نماید.

علت این امر ناشی از این است که مبناي اقتصاد غربی بر پایه اموری غیر اخلاقی قرار دارد.

از سوی دیگر تلاش شد نشان داده شود که منابع غنی فکری موجود در حوزه اسلامی نیز هنوز در حد منابعی سر بسته و گنجهای دست نخورده و غیر قابل استفاده هستند. چرا که اولاً این منابع هنوز بدرستی پالایش نشده اند تا گزاره هایی که از یک سازگاری منطقی با عموم دیگر گزاره و یا منابع اصلی و مستند دین (از جمله قرآن) برخوردار نیستند، جداسازی گردند.

دوماً اینکه تحلیل عقلانی بر روی این منابع انجام نگرفته است تا بتواند آماده مصرف برای حوزه های کاربردی مانند اقتصاد، روانشناسی و ... شود. باید توجه کرد این خیلی مهم است (و البته متفاوت در نتیجه) که از حوزه عقلانیت و فلسفه وارد حوزه دین شویم و یا از حوزه دین وارد حوزه فلسفه شویم. البته حالت دوم، تحت عنوان علم کلام از قرنهای گذشته شناخته شده و مورد استفاده است. ولی حالت اول که میتوان نام آن را **فلسفه دین** به معنی واقعی کلمه، نام گذاشت، امری نسبتاً جدید بوده و در حوزه اسلام می توان گفت هنوز چنین فلسفه ای تقریباً پا نگرفته است.

در ادامه مقاله تلاش شد تا مبناي جدید جهان بینی برای منافی که فراج جهانی است، مطرح شده و امکان پذیر بودن یا اثبات آن مورد بحث قرار گیرد. این تغییر در جهان بینی موجب تغییر در نگرش به منافع فردی شده، و لذا منافع افراد که فقط در محدوده این جهان دیده می شد، به جهان پس از مرگ گسترش یافت.

در صورت پذیرش این رویکرد جدید، خیلی از رفتارهای **دیگر خواهانه** که می توانست به ظاهر ضررهای این جهانی محسوب گردد، در دراز مدت و جهان باقی، منافع کلان محسوب خواهد شد.

لذا، گرچه این بدیهی گرفته شد که انسان موجودی لذت طلب است که فطرتاً بدنبال کسب منفعت و دفع ضرر می باشد، ولی با تغییر جهان بینی اش می تواند نگرشی فراج جهانی داشته و لذا همین تغییر جهان بینی در لذت طلبی، او را به موجودی اخلاقی تبدیل می کند.

در قسمت‌های بعدی مقاله نشان داده شد که این نوع جهان بینی فراج جهانی موجب تولید یک مبنای اقتصادی جدید به عنوان دیگر خواهی بجای خود خواهی، می شود. چرا که انسان، دیگر خواهی را بیشتر در راستای منافع خویش خواهد دید، تا خود خواهی را. سپس بدین پرداخته شد که مبنای دیگر خواهی، سازگاری بسیار بیشتری نسبت به مبنای خود خواهی داشته و منافع این جهانی او را نیز به نحو بهتری تأمین می کند.

در قسمت‌های پایانی راهکارهای تحقق اندیشه دیگر خواهی در جامعه و موانع موجود مورد بررسی قرار گرفته و نشان داده شد که این اندیشه خود گسترش است؛ یعنی در صورت حذف موانع، می تواند به سرعت ساختار فکری جامعه را به سوی بهبودی دگرگون نماید.

البته هدف این نوشتار صرفاً طرح این مبنای جدید و بررسی آن تا حد مقدمات بود. قطعاً این مبنای جدید، نظام اقتصادی و فکری خاصی بدنبال خواهد داشت که اندیشمندان زیادی می بایست سال‌های زیادی صرف کرده تا این نظام یا نظام های فکری جدید برقرار شود.

گسترش دیگر خواهی در جامعه یک امر ممدوح اخلاقی خواهد بود. اخلاقی که مبنای اقتصاد نوینی را ایجاد خواهد کرد.

۱۰- منابع :

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه ترجمه مرحوم محمد دشتی
- ۳- ایروانی، جواد، (۱۳۸۴)، *اخلاق اقتصادی از دیدگاه قرآن و حدیث*، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، چاپ اول
- ۴- طباطبائی، سید علی، (۱۳۸۲)، *اخلاق اقتصادی*، انتشارات مطبوعات دینی، قم، چاپ اول

نویسنده : محمد ساجدی: دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه دین – دانشگاه مفید قم
آدرس : مشهد مقدس – دانشگاه فردوسی مشهد – سازمان مرکزی – تلفن : ۸۸۰۲۲۶۶
همراه : ۰۹۱۵۵۱۶۱۵۲۴ پست الکترونیک : sajedi@staff.um.ac.ir